

## اندرزنامه انوشه روان آذرباد مهر اسپندان

مهر اسپندان نام موبد موبدان در دوره شاهنشاهی شاپور دوم ساسانی است که به فرزند کم سن خود چنینند میدهد . پس تو ای پور ایرانی از این پس

برای فرزند خود چنین کن که نیاکان ات چنین کردند:

این پیدا است که آذرباد را فرزند تنی زاد نبود و از آن پس ابستان به یزدان کرد ، دیر نه آمد که آذرباد را فرزندی بود ، پس از برای درست خیمی زردشت سپنتمان او را زردشت نام نهاد و گفت که بر خیز پسر من تا تو را فرهنگ بر آموزم : پسر من کرفه اندیش باشد نه گناه اندیش ، چه مردم تا جاویدان زنده نیستند ، چه چیز از مینو بایسته تر است ؟

آن از دست رفته را فراموش کن و آن نیامنده را تیمار و رنج مبر.

نسبت به خدای و سالار مرد ، بستار ( خودرای ) و گستاخ مباش.

هرچه برای تو نیک نیست ، تو نیز آن را برای دیگر کس مکن.

نسبت به خدایگان و دوستان یگانه باش.

خویشتن را به طور کامل به کسی مسپار . هر که با تو به خشم و کین رود هر آئینه از او دور باش.

همیشه و هرگاه امید به یزدان دار و دوست آن گیر که برای تو سودمند تر باشد.

به چیز یزدان و امشاسپندان کوشا و جان سپار باش . راز به زنان مبر.

هر چه شنوی به نیوش و بیهوده مگویی . زن و فرزند خویشتن جدا از فرهنگ مهل که ترا تیمار و رنج دیگران بر نرسد ، تا پشیمان نشوی .

بیگانه مخند.

تفریح و خوشگذرانی به پیمان گیر.

به هیچکس افسوس مکن.

با مرد دش آگاه ( نا آگاه ) همراز مباش.

با مرد خشمین همراه مباش.  
با مرد پست همسگال ( مشورت ) مباش.  
با مرد بس خواسته هم خورش مباش.  
با مرد مست هم خورش مباش.  
از مرد بدگوهر و مرد بد نژاد وام مستان و مده چه  
وخش ( بهره ) گران باید دادن و هرگاه ، به در تو  
ایستد و همیشه پیغام بر به در تو دارد و تو را از او  
زیان گران باشد.  
مرد دش ( بد ) چشم به یاری مگیر.  
به مرد رشگبر خواسته منمائی.  
اندر پادشاهان گزارش دروغ مهر مکن.  
از مرد سخن چین و دروغ گوی سخن مشنو.  
در پادافره کردن مردمان حریص مباش.  
اندر میهمانی پیکار مکن.  
مردم را مزن.  
گاه را مستیز.  
با مرد آزاد چهر ، کارآگاه و زیرک و خوش خیم همپرسگی  
کن و دوست باش.  
در نبرد بیش ترس تا بار گران بر تو نبود.  
از کین ور مرد پادشاه دور باش.  
با مرد پست گویش راز خود مگو.  
پیشگاه مرد دانا را گرامی دار و از او سخن پرس و از  
او بشنو.  
به هیچ کس دروغ مگویی.  
کسی را که شرم نیست ازش خواسته مگیر.  
نزد رسوا به چیزی ازش خواسته مگیر.  
نه به راست و به نه به دروغ سوگند مخور.  
زمانیکه خانه خواهی کردن ، نخست هزینه به میان کن.  
خویشتن را بزن ، خود خواه.

اگر تو را خواسته بود نخست آب و رز و زمین بیش بخر ،  
چه اگر برنهد پس آنرا بن به میان بود.  
چندان که توانی مردمان را به سخن میازار.  
به راه کین و زیان مردمان مرو.  
نسبت به خواسته چندان که تو را توان باشد رادی کن.  
بر هیچ کس فریفتاری مکن که تو نیز بسیار درد مند  
نشوی.  
پیشوا مرد گرامی را مه دار و از او سخن پذیر.  
به جز از خویشاوندان و دوستان چیزی وام مگیر.  
زن شرمگین را دوست باشد و او را به زنی به مرد زیرک  
و دانا ده ، چه مرد زیرک و دانا چون زمین نیک است که  
وقتی تخم اندر آن افکنده شد خواربار گونه گونه از آن  
بدست آید.  
آشکار گویش کن.  
جدا از اندیشه سخن مگویی.  
به جز آئین طور دیگر وام مده.  
با زن فرزانه و شرمگین دوست باش و او را به زنی خواه  
.  
خوش خیم و درست و کارآگاه مرد را اگر هم کم شکوه  
باشد ، پس به دامادی گیر ، او را خواسته از یزدان  
رسد.  
به پیر مرد افسوس مکن ، چه تو نیز بسیار پیر شوی.  
مرد بی رحم را به زندان رئیس مکن.  
بزرگ مردم و هوشیار مرد را بر بندگان زندانبان کن.  
اگر تو را پسری باشد به کودکی به دبیرستان ده ، چه  
دبیری چشم روشنی است.  
سخن تیز به نگرش گو ، چه سخنی است که گفتن آن بهتر و  
سخنی است که پائیدن آن بهتر و آن پائیدن بهتر از آن گفتن.  
مرد راستگویی را پیغامبر کن.  
زده مرد را استوار مدار ، چون تو را آئین باشد برای  
مرد قابل اعتماد هزینه کن.  
سخن چرب گویی.

گویش چرب دار.  
منش فروزان دار.  
خویشتن مستای تا فرارون کنش باشی.  
اندر خدایگان و پادشاهان بی رحم مباح.  
از دادمه ( بزرگ سال ) و به نیک مرد سخن پرس.  
از مرد دزد چیزی مستان و مده و ایشان را ستوه کن.  
از برای بیم دوزخ ، پادافره به نگرش کن.  
نسبت به هر چیز و هر کس بستار ( خودرای ) و گستاخ  
مباح.  
نیک فرمان باش تا نیک بهر باشی.  
بیگناه باش تا بی بیم باشی.  
سپاسدار باش تا به نیکی ارزنده باشی.  
مطیع باش تا مورد اعتماد باشی.  
راستگو باش تا استوار باشی.  
فروتن باش تا بسیار دوست باشی.  
بسیار دوست باش تا نیکنام باشی.  
نیکنام باش تا نیک زیوش باشی.  
نیک بهر و دین دوست باش تا اهلو باشی.  
روان پرسیدار باش تا بهشتی باشی.  
بخشنده باش تا گرودمانی باشی.  
زن کسان را مفرب ، چه نسبت به روان گناه گران بود.  
مردم پست و نمک نشناس را نگهداری مکن چه تورا سپاس  
ندارد.  
از برای خشم و کین روان خویش تباه مکن.  
زمانی که تو را به کردن و گفتن نیاز باشد به چربی  
نماز بر ، چه از نماز بردن پشت نشکند و از چرب پرسیدن  
دهان گنده نشود.  
سخن والا با دش چهر ( بد نژاد ) مگو.  
زمانی که به انجمنی نشینی نزدیک مردم دش آگاه منشین که  
دش آگاه پیدا نباشی.

به انجمن سور ( ضیافت ) هر جا که نشینی در جای بالا  
منشین که تو را از آن جا نیاهنجد و به جای فرودتر  
نشانند.

به خواسته و خیر گیتی گستاخ مباش ، چه خواسته و خیر  
گیتی همانند مرغی است که از این درخت به آن درخت  
نشیند و به هیچ درخت نیاید.

اندر پدر و مادر خویش با احترام و نیوشیدار و  
فرمانبردار باش ، چه مرد تا پدر و مادرش زنده است  
همانند شیری است که اندر بیشه از هیچ کس نترسد و او را  
که پدر و مادر نیست همانند زن بیوه ای است که چیز از  
او بستانند و او کاری کردن نتوان و هر کس او را  
خوار دارد.

دخت خویش را به زیرک و دانا مرد ده ، چه مرد زیرک و  
دانا همانند زمین نیک است که تخم بر آن افکنند و از آن  
بسیارگندم اندر آید.

اگر خواهی که از کس دشنام نشنوی به کسی دشنام مده.  
تند و بیهوده گویش مباش ، چه مردم تند و بیهوده گو  
همانند آتش هستند که اندر بیشه زار افتد و هم مرغ و  
هم ماهی سوزد و هم خرفستر سوزد.

با آن مرد که پدر و مادرش از او آزرده و خشنود نیست  
همکار مباش ، که داوری تو را به فریب ندارد چه در  
اینحال تو را باکسی دوستی و محبت نیست.

از برای شرم و ننگ بد روان خویش به دوزخ مسپار.

سخن بر دو آئین مگویی.

در انجمن هر جا که نشینی نزدیک دروغ زن منشین ، چه تو  
نیز بسیار دردمند نشوی.

آسان پای باش تا چشم روشن باشی.

شبا خیز باش تا کار روا باشی.

دشمن کهن را دوست نو مگیر ، چه دشمن کهن همانند مار

سیاه صد ساله کین فراموش نکند.

دوست کهن را دوست نو مگیر ، چه دوست کهن همانند می ( شراب )  
کهنه است که هرچند کهنه تر به خورش

شهریارانبیش نیک و سزاتر شاید.

یزدان آفرین کن و دل به رامش دار که تو از یزدان

افزایش به نیکی یابی.

مرد دهدد را نفرین مکن ، چه آنان به شهر پاسبانند و نیکی به جهانیان اندازند.

و تورا گویم پسر من که از موهبت ها در مورد مردم خرد بهتر ، چه اگر پرگست ( خدای ناکرده ) خواسته بشود یا چهارپای بمیرد خرد بماند.

در ایمان به دین بسیار کوش چه بزرگترین خرسندی دانایی و بزرگتر از آن امید مینو است.

هر از چند گاه روان خویش اندر یاد دار.

برای نام خویش ، خویشکاری خویش به مهل.

دست از دزدی و پای از ناخویشکاری رفتن و منش از شهوت بیهوده بازدار ، چه کسی که کرفه (ثواب ) کند پاداش یابد و کسی که گناه کند پادافره برد.

هر که برای رقیبان چاه کند خود اندر آن افتد.

نیک مرد آساید و مرد بد رنج و اندوه گران برد.

زن جوان به زنی گیر.

می به پیمان خور ، چه کسی که می بی پیمان خورد ، بسا گناه که از او رود.

هر چند افسون مار ، تو بسیار نیک دانی ، زود زود دست به مار منه که تو را به نگزد و بر جای میری.

اگر چه شنا تو بسیار به دانی ، زود زود به آب متلاطم مشو که آب تو را به نبرد و بر جای میری.

به هیچ آئین مهر دروجی ( پیمان شکنی ) مکن که تو را فره پسین نرسد.

خواستہ کسان را تاراج مکن و مدار و با آن خویش میامیز ، چه آن خویش بیهوده و ناپیدا شود ، چه کسی که خواسته غیر ، خویش را ستوده دارد و با آن خویش... مردم همانند کودک شیر خواره اند که چون خوی اندر گیرد بر آن خوی بیاستد.

اورمزد روز می خور و خرم باش.

بهمن روز لباس نو و جامه نو پوش.

اردیبهشت روز به آتشگاه شو.

شهریور روز شاد باش.

سپندار روز ورز زمین کن.

خرداد روز جوي كن.

امرداد روز دار و درخت نشان.

دي به آذر روز سر شوي و موي و ناخن ويراى.

آذر روز به راه شو و نان مپز ، چه گناه گران بود.  
آبان روز از آب پرهيز كن و آب را ميازار ( آلوده  
مكن. )

خور روز كودك به دبیرستان كن تا دبیر و فرزانه باشد.  
ماه روز مي خور و با دوستان تفریح كن و از ماه خدای  
آیفت ( مراد ) خواه.  
تیر روز كودك به تیر اندازی و نبرد و سواری آموختن فرست

گوش روز پرورش روان گاو كن و گاو به ورز آموز.  
دي به مهر روز سر شوي و موي و ناخن ويراى و انگور  
از رزان باز به چرخشت افكن تا به شود.  
مهر روز اگر تو را از كس شكایتي بر آمده باشد ، پیش  
مهر ایست و از مهر دادوري خواه و شكوه كن.  
سروش روز برای جختاری روان خویش از سروش اهلاى آیفت ( مراد ) خواه.

رشن روز روزگار سبك دار و هر كار كه خواهی كردن  
اندر فرارونی كن.  
فروردین روز سوگند مخور و آن روز یزش فروهر اهلوان  
كن تا خرسند تر بشوند.  
بهرام روز بن خان و مان افكن تا زود به فرجام رسد و  
به رزم و كارزار شو تا پیروي باز آیی.  
رام روز زن خواه و كار و رامش كن و پیش دادوران شو  
تا به پیروزی و نجات آیی.

باد روز درنگ كن و كار نو مپیوند.  
دي به دین روز هر كار خواهی كردن كن و زن به خانه  
آور و موي و ناخن ويراى و جامه نو پیش.  
دین روز خرفستر بیوژن ( بكش. )

ارد روز هر چیز نو بخر و اندر خانه بر.

اشتاد روز اسپ و گاو و ستور به گشتن هل تا به درستی  
باز آیند.

آسمان روز به راه دور شو که به درستی آیی.

زامیاد روز دارو مخور.

مارسپند روز جامه افزای و بدوز و بپوش و زن به زنی  
گیر که فرزند تیزنگر نیک زاید.

چون به تو نیکی رسد بسیار شاد مباش ، زمانی که سختی  
رسد بسیار به رنج مباش زیرا که نیکی و سختی زمانه  
نیکیاست و هیچ فراز نیست که شیب از پیش و هیچ شیب  
نیست که فراز از پس نداشته باشد.

به خورش ( غذا ) خوردن حریص مباش.

از هر خورش به مخور و زود زود به سور و مهمانی  
بزرگان مشو که تو ستوه آور نباشی.

چه چهار چیز به تن مردمان از این بدتر نیست که دش  
آگاه با خویشتن کند ، یکی پاد یاوندی نمودن ، یکی فقیر  
متکبرکه با مرد غنی نبرد برد ، یکی پیر مرد کودک خیم که  
زن نابرنای به زنی گیرد ، یکی مرد جوان که زن پیر به  
زنی گیرد.

مردم دوستی از کامل اندیشی و خوش خیمی را از خوب سخنی  
به شاید دانستن.

و در فرجام تو را گویم که ای پسرکم که خرد و دانش  
بهترین خوشبختی برای مردمان است.

انوشه روان باد آذرباد مارسپندان که این اندرز کرد  
و این فرمان برای ما به جای گذاشت.

ایدون باد و ایدون تر باد.